

درباره بیت «ایران ستیزانه»

جمشید سروشیار

و سرانجام، چهارمین مورد، در بیت آمده در هجونامه آن چنانی که پیشتر بدان اشاره رفت. چنان که می‌بینیم، یک مورد از این بسامدهای چهارگانه واژه «عجم» - که ولف بدانها اشاره می‌کند - در میان بیت‌های سروده دقیق و افزوده بر شاهنامه است که حساب سراینده‌اش را باید از فردوسی جدا شمرد، و مورد دیگر، در هجونامه جای دارد - که همه شاهنامه‌شناسان روشمند روزگار در ساختگی و افزوده بودن آن، همداستان‌اند - و تنها دو کاربرد آن، در آغاز روایت پادشاهی اشکانیان و پایان روایت پادشاهی یزدگرد سوم، سروده فردوسی است و این هر دو نه در ساختار متن بنیادین شاهنامه، بلکه در میان بیت‌هایی جای دارد که استاد توس، آگاهانه و به خواست پاس داشتن حماسه بزرگش از گزند محمود فرهنگ ستیز و کارگزارانش - ناگزیر و با اکراه - بر متن اثر خویش و بایستگی‌های سخن گفتن با و یا درباره کسی همچون محمود یمین (= دست راست) دولت خلیفه ایران ستیز بغداد را نیز می‌شناسیم. پس هرگاه گفته شود که دشنامواژه «عجم» در متن شاهنامه فردوسی، هیچ کاربردی ندارد، گرافه‌گویی نیست. چنین می‌نماید که واژه «عجم» را به دلیل بار منفی و مفهوم اهانت‌بار و ریشخندآمیزی که در اصل داشته (گنگ و لال) - و عرب‌ها آن را در اشاره به ایرانیان و دیگر قوم‌هایی که نمی‌توانستند واژه‌های عربی را مانند خود آنان بر زبان آورند - به کار می‌بردند، ناهمخوانی آشکار با دیدگاه فرهیخته ایرانی فردوسی بوده و نمی‌توانسته است در واژگان شاهنامه او جایی داشته باشد و تنها در سده‌های پس از او - که بار و هن آمیز این دشنامواژه فراموش شده بود - بیت «بسی رنج بردم...» با در برگیری این واژه به فردوسی نسبت داده شده است و از آن زمان تاکنون، بسیاری کسان آن را اصیل شمرده و حتی مایه فخر شمرده و در هر یادکردی از فردوسی و شاهنامه، آن را با آب و تاب تمام و هیچ‌ان زدگی بر زبان آورده... نگوئیم که به جای ستایش برای ملت و تاریخ و فرهنگ خود پذیرفته‌اند!

سازنده این بیت... - با این خام‌اندیشی که اشاره به رنج برداری سی‌ساله شاعر می‌تواند پرده پوشاننده دشنامواژه «عجم» باشد - همانند وصله ناهم‌رنگی بر جامه زربفت و گران‌بهای گفتار گوهرین خداوندگار زبان فارسی دری، پیوند زده است... دوسده پس از خاموشی استاد توس، چکامه‌سرای نامدار، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، در یکی از سروده‌هایش گفته است:

من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم
و در بسیاری از سخن عرب هم
(نظامی عروضی)^۱

دکتر جلیل دوستخواه، استاد پیشین دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دلربوده فرهنگ ایران باستان و سرسپرده فردوسی و حماسه اوست و این سعادت وی را بیش از همه از اثر دولت صحبت زنده یاد، استاد ابراهیم پورداود، نصیب افتاده است. دوستخواه با آنکه ربع قرن است - به تعبیر حافظ - «رخت از این ورطه بیرون کشیده» و صدها فرسنگ دورتر از این دیار، رحل اقامت افکنده، اما همچنان دل درگرو مهر فرهنگ و ادب درخشان نیاکان با فرّ و شأن دارد و پیرانه سر، چونان عهد جوانی، پُرجوش و پُرخروش، این میراث کرامند را پاس می‌دارد. آخرین نوشته استاد بزرگوار - که ما در این مقام بدان پرداخته‌ایم - «درباره انتساب بیتی ایران ستیزانه و اهانت‌آمیز به فردوسی» است (جهان‌کتاب، مهر - آبان ۱۳۸۷، صص ۲۷ - ۲۶) و آن بیت، این است:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
که از ابیات پایانی بعض نسخ شاهنامه است. بنابر تحقیق استاد دوستخواه:

«این بیت در هیچ یک از دست‌نوشته‌های کهن شاهنامه، در متن بنیادین نیامده و تنها در زمره بیت‌های نسبت داده به فردوسی، در هجونامه بر ساخته به نام او، دیده می‌شود. کلید واژه معناساختی این بیت، واژه «عجم» است که در فرهنگ ولف، تنها چهار کاربرد از آن در سراسر شاهنامه به ثبت رسیده است، یکی در گشتاسب نامه دقیقی: سپه را به بستور فرخنده داد عجم را چنین بود آئین و داد (خالقی مطلق، ۱۵۰/۵)

دیگری در... ستایش نامه محمود، در آغاز روایت پادشاهی اشکانیان:

کجا آفریدون و ضحاک و جم مهران عرب، خسروان عجم
(همان، ۱۳۷/۶)

سومین آنها در پایان روایت پادشاهی یزدگرد سوم:

همش رای و هم دانش و هم نسب

چراغ عجم آفتاب عرب

(همان، ۴۸۷/۸)

که قوه ناطقه مدد از ایشان بزد
یعنی از یک سو، دشنامواژه «عجم» را به منزله عنوانی برای نامیدن قوم و مردم خود پذیرفته و از سوی دیگر خواسته است درصدد جبران این اهانت تاریخی به ایرانیان برآید و سرآزادگی و غرور برافرازد که ملت او گنگ نیستند و گوینده‌اند و همین به ناسزا گنگ‌خواندگان چنان گویندگانی را در دامان خویش می‌پرورند که هنوز هم قوه ناطقه از ایشان مدد می‌برد...»

*

در مقاله استاد ارجمند، بعض سخنان و احکام محل تأمل و پرسش نویسنده این کلمات بوده است. از این رو، بخشهایی از آن مقال که شامل آن احکام و سخنان است، در سطور پیشین نقل گردید تا بررسی مطلب برای خواننده نوشته حاضر آسانتر باشد.

نخست: فرموده‌اند: «این بیت بسی رنج بردم... در هیچ یک از دستنوشته‌های کهن شاهنامه، در متن بنیادین نیامده و تنها... در هجوناومه بر ساخته به نام فردوسی دیده می‌شود». چنان‌که از این پیش گذشت: این بیت در بعض نسخه‌های خطی شاهنامه، میان ابیات فرجامین آن کتاب مستطاب آمده است و دکتر خالقی آن را در صفحات آخرین شاهنامه مصحح خویش (۴۸۷/۸) در شمار نسخه بدلها ضبط کرده است. بر نویسنده این سطور درست روشن نیست که مراد استاد از دستنوشته‌های کهن شاهنامه و متن بنیادین چیست؟ اما اگر منظور نظر ایشان نسخ اساسی تصحیح دکتر خالقی باشد (که ظاهراً چنین است)، این مصحح در تصحیح جلد هشتم (که بیت منفور مذکور در عداد نسخه بدلهای آن است)، بر روی هم از ۱۵ نسخه بهره برده است که ۶ نسخه «اصلی» و ۹ نسخه «غیراصلی» است.

نسخه‌های اصلی بدین قرار است: ۱. نسخه لندن ۱، مورخ ۶۷۵؛
۲. نسخه طوپقاپوسرای ۱، مورخ ۷۳۱؛ ۳. نسخه قاهره، ۷۴۱؛
۴. نسخه کراچی، ۷۵۲؛ ۵. نسخه لندن ۲، ۸۹۱؛ ۶. نسخه طوپقاپوسرای ۲، ۹۰۳.

و دستنویسهای غیراصلی بدین ترتیب است: ۱. دستنویس لنینگراد ۱، مورخ ۷۳۳؛ ۲. دستنویس قاهره ۲، مورخ ۷۹۶؛ ۳. دستنویس لیدن، مورخ ۸۴۰؛ ۴. دستنویس لندن ۳، مورخ ۸۴۱؛ ۵. دستنویس پاریس، مورخ ۸۴۴؛ ۶. دستنویس واتیکان، مورخ ۸۴۸؛ ۷. دستنویس لنینگراد ۲، مورخ ۸۴۹؛ ۸. دستنویس اکسفورد، مورخ ۸۵۲؛ ۹. دستنویس برلین، مورخ ۸۹۴. و چنان‌که ملاحظه می‌شود، آقدم این نسخ قریب سیصدسال و تازه‌ترین آنها بیش از پانصدسال با روزگار تدوین شاهنامه فاصله دارد و بیت «ایران ستیز» نیز در چهارنسخه از همین نسخه‌های پانزده گانه است: نسخه چهارم اصلی و نسخه‌های چهارم و پنجم و نهم غیراصلی. این نسخه‌ها، همه بیشتر و کمتر، ساقطات و الحاقات و تحریقاتی دارند و هیچ‌کدام دارای اعتبار مطلق نیست، البته کاست و افزودها را نمی‌توان همه از دستبردهای کاتبان شاهنامه دانست بل این اختلافات از آنجاست که تحریرهای متعددی از کتاب به دست آمده است و کاتبان بعدی

نسخی از چهار اصل جداگانه در دست داشته و آنها را به هم در آمیخته‌اند: نخست، سروده‌های جوانی شاعر، داستانهای منفردی چون رستم و اسفندیار و بیژن و منیژه و اکوان دیو و رستم و سهراب. دوم، تدوین اول سال ۳۸۴ (سروده‌های جوانی هم در این تدوین گنجانیده شده بود). سوم، تدوین دوم اهدایی به محمود (سال ۴۰۰ یا ۴۰۱). چهارم، آخرین نسخه خود گوینده متضمن گله‌هایی از محمود^۳. حاصل سخن آنکه نسخه‌های چهارگانه مذکور، همانند یازده نسخه دیگر، محاسن و معایب خاص خود را دارد و نمی‌توان آنها را به دلیل ضبط بیت مردود استاد، یکسره بی‌اعتبار انگاشت. خاصه که این بیت - خلاف نظر آن «شاهنامه پژوه ارجمند»ی که استاد به قول وی استناد فرموده‌اند - بیت ناستواری هم نیست!

و دیگر: هجوناومه را «برساخته به نام فردوسی» دانسته‌اند و این نظر هم محل تأمل است. چه در اینکه فردوسی قدرناشناسی محمود را سخنانی از سر درد در گله و نکوهش وی سروده بوده است، تردیدی نیست و بدین واقعه مختاری غزنوی، سخنور نام آور قرن پنجم و ششم و نظامی عروضی صاحب کتاب مشهور چهارمقاله هم اشارت کرده‌اند. نظامی شمار ابیات هجوناومه را به تقریب صدبیت شمرده و گفته است: چون فردوسی به طبرستان گریخت، سپهبد شهریار از آل باوند طبرستان، آن هجوناومه را از وی بگرفت و در ازای هر بیت هزار درم بدو داد و آن نسخه را بشُست و از آن جمله شش بیت بماند. اما خلاف قول نظامی، از آن هجوناومه ظاهراً جز نسخه شسته شده سپهبد شهریار، نسخی دیگر نیز در دست دوستاران شاعر مانده بوده است که اتفاقاً در دو نسخه قدیم و معتبر شاهنامه که هر دو از منابع اصلی دکتر خالقی است هم ضبط گردیده است: یکی در نسخه طوپقاپوسرای، مورخ ۷۳۱ و دیگر در نسخه قاهره، مورخ ۷۴۱. این هجوناومه در نسخه نخست ۳۲ و در نسخه دوم ۴۰ بیت است و در میان این ابیات، بیتهایی چنان رشیق و نغز دیده می‌شود که جز به فردوسی نمی‌برازد و می‌تواند یادگار منظومه شسته شده حکیم بزرگوار باشد. اما هجوناومه‌ای که در بعض دستنوشته‌های متأخر و چاپهای هند ثبت است و شمار ابیات آن گاه تا یکصد و شصت بیت رسیده است و سخنانی اغلب سخیف و رکیک و سست و ناتندرست و ناسازگار با روح پاک و زبان پاکیزه فرزانه طوس است، بدین هیئت و ترکیب از او نیست و از همین روست که شاهنامه شناس بزرگ هند، روانشاد، محمودخان شیرانی، هجوناومه را از اساس ساختگی و دور از شرافت و نجابت ذاتی فردوسی می‌داند^۴. عقیده استاد دوستخواه ظاهراً ناظر به نظر مرحوم پرفسور شیرانی است، رحمة‌الله علیه.

سدیگر: بحث درباب واژه «عجم» است که اساساً استاد را همین کلمه یا به تعبیر ایشان، «دشنامواژه» باعث بر تحریر مقاله بوده است. استاد در این بخش از نوشته خود با «خشمی مقدس»^۵ و واژه‌هایی از جنس آتش سخن رانده‌اند! معظم له این کلمه وهن‌آمیز اهانت بار را ناهمخوان با دیدگاه فرهیخته ایرانی فردوسی دانسته‌اند. از این رو وجود آن سه موردی که در سه بیت متن شاهنامه آمده است (و

متأسفانه هیچ‌یک از نسخ مرجع دکتر خالقی فاقد آن نیست! اگر چه بناگزی پذیرفته‌اند، اما چنین توجیه فرموده‌اند که: یک بیت از این سه بیت از گشتاسپ‌نامهٔ دقیقی است «که حساب سراینده‌اش را باید از فردوسی جدا شمرد» (۴) شگفتا! آیا حکم استاد در باب مردی که ظاهراً به صرافت طبع زندگی زرتشت را به نظم درآورده و به گمان بعضی به دست متعصبان روزگار خون او به خاک ریخته است، این است که وی دیدگاه فرهیخته ایرانی نداشته است؟ مظلوم دقیقی! اما درباب دو بیت دیگر، در ستایش محمود، گفته‌اند: «استاد توس آگاهانه و به خواست پاس داشتن حماسهٔ بزرگش از گزند محمود فرهنگ‌ستیز ناگزیر و باکراه بر متن اثر خویش افزوده است...». در اینجا استاد فقط ستایشگری فردوسی را توجیه فرموده‌اند و سخنان ایشان ربطی به استعمال کلمهٔ «عجم» ندارد. می‌توان پذیرفت که فردوسی بناخواه و باجبار، حفظ حماسهٔ بزرگش را از گزند محمود، بنا بر مذهب مختار شاعران عصر به مدح قسیم امیرالمؤمنین، یمین‌الدوله پرداخته باشد، اما پذیرفتنی نیست که آن سخنور سرافراز و آزاده - که حسابش را باید از عنصری و اشباه وی جدا شمرد - به خواست خویش و اختیار، برای خوشامد سلطان، خود و آل و تبار خود را به دشنامواژهٔ «عجم» نواخته باشد! در اینجا یاد کرد این نکته نیز شاید بی‌فایده نباشد که بعضی شاهنامه‌شناسان استاد، بیت دوم این دو بیت را نه در ستایش محمود بل در مدح حیی قتیبه یا حسین قتیب، عامل خراج طوس و دوست شاعر دانسته‌اند.^۷

*

مقالهٔ جناب دکتر دوستخواه - چونان دیگر نوشته‌های ایشان - به نثری پاکیزه و شیوه‌ای استوار نگاشته آمده است، اما افسوس که در آن پند فراالوی، شاعر روزگار سامانی را کار فرموده‌اند که گفته است: لا ذرا بر بنای محکم نه که نگهدار لا ذبنا لذت^۸ مبنای بحث و نظر استاد در این مقال، «کلید واژهٔ» «عجم» است که آن را «گنگ و لال» معنی فرموده‌اند و بنای مقالهٔ خویش را بر اساس این معنا استوار نموده‌اند. به پندار نویسندهٔ این سطور، استاد در هنگام نوشتن مقالهٔ خویش، برای معنی این لغت به هیچ فرهنگ لغتی، حتی دستیاب‌ترین آنها، فرهنگ معین و لغت‌نامهٔ دهخدا (که خود نیز در تدوین بخشی از لغات آن دو کتاب همکار شادروان معین بوده‌اند) رجوع نکرده و آن معنی را منحصرأ از گنجینهٔ حافظه نقل نموده‌اند و دور نیست که آن را از افادات معلم‌ان دوران دبیرستان به خاطر سپرده باشند؟ در فرهنگ معین و لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل «عجم» چنین معنایی ضبط نشده است. معین، ذیل این واژه چنین آورده است: «۱. غیر عرب (مطلقاً). ۲. ایرانی (خصوصاً). گاه اسم جمع باشد به معنی ایرانیان:

عجم سزد که بنالند از عرب که عجم

ز خشک مغزی اعراب خشک لب گشتند

(سنایی)

مُلک عجم: کشور ایران.»

از میان فرهنگ‌های پرشمار و معتبر قدیم تازی به تازی و تازی به پارسی، به چند فرهنگ‌نامه، ذیل این لغت، می‌پردازیم:

در کتاب *البلغة*، تألیف ادیب یعقوب کردی نیشابوری که به سال ۴۳۸ تألیف یافته و ظاهراً قدیم‌ترین فرهنگ تازی - پارسی موجود است. در معنی واژهٔ «اعجمی»، عبارت «آنکه تازی نیک نتواند گفتن» آمده است نه چیز دیگر و مؤلف که از ادبای بزرگ و از شاگردان مشهور ثعالبی است، «گنگ» را در معنای «آخرس و ابکم» ثبت نموده است.^۹ و در فرهنگ *مقدمهٔ الادب* نگاشته جلاله زمشخری، ادیب، نحوی، لغوی و مفسر علامهٔ نیمهٔ دوم سدهٔ پنجم و نیمهٔ نخست سدهٔ ششم، در معنی «عجمی» که جمع آن «عجم» است، عبارت «هر که عرب نباشد» ضبط است^{۱۰} و ادیب کریمینی، لغت‌شناس قرن ششم، در فرهنگ نفیس خویش، *تکملة الاصناف*، در معنی «عجم» به ایجاز تمام گفته است: «جز عرب» و «اعجم» را «آنکه به تازی سخن نتواند گفتن و بسته زفان» معنی کرده است. نیز گفته است: «اعجمی» منسوب به «عجم» است، اگر چه فصیح باشد و بعضی گفته‌اند: «اعجمی» کسی است که در زبانش بستگی (= عجمه) است اگر چه از عرب باشد^{۱۱} و در کتاب *الماء* که ظاهراً نخستین فرهنگ پزشکی تازی به تازی است و مؤلف آن، ابومحمد عبدالله بن محمد آزادی (درگذشتهٔ ۴۵۶) طبیب و لغوی بزرگ قرن پنجم و از شاگردان ابوریحان بیرونی و پورسینا، لغت «عجم»، «اقوام غیر عرب» معنی شده و مفرد آن «عجمی» شمرده آمده همچنان که «عرب» جمع «عربی» است.^{۱۲} در *صحاح جوهری* فارابی (درگذشتهٔ حدود ۴۰۰) و *لسان العرب* ابن منظور (درگذشتهٔ ۷۱۱) و *قاموس فیروزآبادی* (درگذشتهٔ ۸۱۷) نیز ذیل این ماده همین معانی ذکر شده است. واژهٔ «اعجمی» - چنان که قرآن خوانان می‌دانند - از مستعملات کتاب عزیز نیز هست و از آن جمله در سورهٔ چهل و یکم (= *فصلت*) آیهٔ چهل و چهارم آمده است: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْأَعْجَمِيُّ وَعَرَبِيٌّ...» و مفسران بزرگ ایرانی - خلاف تصور استاد دوستخواه - از قدیم باز، در این لغت، هیچ «مفهوم اهانت بار و ریشخندآمیز»ی ندیده‌اند و مثلاً مترجمان *تفسیر طبری* که ترجمهٔ خویش را سالی چند پیش از آغاز نظم *شاهنامه* در ورارود به انجام رسانده‌اند^{۱۳}، این آیه را چنین ترجمانی نموده‌اند: «... و اگر کردیمی آن را قرآنی پارسی، بگفتندی: چرا پدید نکردند نشانهای او به پارسی و تازی؟...»^{۱۴} و مترجم گمنام قرآن موزهٔ پارس (شاید از آثار اوایل سدهٔ پنجم) در ترجمه آورده است: «وگر گفتیم، این قرآن را به زفان پارسی، گفتندی چرا نه پدید کردند آیت‌های قرآن، قرآنی به زفان پارسی و مردی تازی؟»^{۱۵} و میبیدی صاحب *تفسیر کشف الاسرار* که تألیف خویش را در اواسط نیمهٔ نخست قرن ششم به پایان آورده است، ترجمهٔ پارسیش از این آیه چنین است: «اگر ما قرآن را به زبان عجم فرستادیمی و آن را پارسی کردیمی...»^{۱۶} و در *تفسیر ارجمند ابوالفتوح رازی* از مؤلفات سدهٔ ششم، آیه این‌گونه ترجمه شده است: «و اگر کردمانی قرآنی پارسی، گفتندی: چرا مفضل و گشاده نکردند آیات او پارسی و تازی؟...»^{۱۷} و یادکردنی است که از مفسران قدیم ایرانی، نویسندهٔ ناشناختهٔ *تفسیر معروف* به *تفسیر کمبریج* - که ظاهراً در نیمهٔ نخستین سدهٔ پنجم تألیف یافته است - «اعجمی» را در این آیه به معنی «زبان عبرانی» گزارش نموده است!^{۱۸} در این مقام

این نکته سزاوار ذکر است که معتقدان شارع اسلام، سخت دور از ادب می‌دانند اگر - معاذالله - تصوّر شود که پروردگار مهربان، همه مردمان آفریده خویش - جز تازیان - را به ریشخند «گنگ و لال» خوانده باشد و بخواهد به زبان آن گنگان کتاب فرو فرستد!

اما درباب شعر جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی: «هنوز گویندگان هستند اندر عجم...». مقدمه توضیحی باجمال در بایست است که از موضوع آن البته اهل ادب بی‌خبر نیستند. داستان از این قرار است: مجیر بیلقانی سخنور نام‌آور آران و شاگرد خاقانی به شغلی دیوانی به اصفهان آمد و در این دیار کار وی ظاهراً با رؤسای شهر به اختلاف و نثار کشید و شهر و مردم را هجو کرد و این بر شاعران اصفهان گران آمد و او را پاسخهای زست ریک گفتند و به فرجام، کار بدانجا کشید که اراذل و غوغای شهر - گویابه اشارت همان رؤسا - شاعر غریب را تکه تکه کردند!^{۱۹} در این دعا و مهاجرات، جمال‌الدین نه تنها مجیر را بل خاقانی، استاد وی را - که شاگردی چنین بی‌آزم پروریده است - نیز به باد ناسزا گرفت. بیت «هنوز گویندگان...» از قصیده‌ای است، با مطلع

کیست که پیغام من به شهر شیروان برَد

یک سخن از من بدان مرد سخندان برَد^{۲۰}
خطاب به خاقانی و خاقانی به پاسخ چکامه‌ای جزل و استوار با ردیف «صفاهان» در هشتاد و یک بیت سرود و در آن، اصفهان و مردم اصفهان را ستود و از سبکساری شاگرد خویش معذرت جست، مطلع این قصیده که از غرر اشعار شاعر و نیز نموداری از بزرگواری و کرامت نفس وی نیز هست، این است:

نکبت حور است یا هوای صفاهان

جبهت جوزاست یا لقای صفاهان^{۲۱}

باری - چنان‌که گذشت - خطاب این شعر به خاقانی است و صورت درست مصراع نخست بیتی که نقل نموده‌اند، این است: «هنوز گویندگان هستند اندر عراق» و مراد گوینده از «عراق»، «عراق عجم» است که اصفهان مرکز آن بوده و از این رو این شهر را «سرة العراق» (= ناف عراق) می‌گفته‌اند.

نویسنده که در این اواخر، به مناسبتی - اتفاقاً - با عکس پنج شش نسخه خطی (بجز دو نسخه چاپی) دیوان جمال‌الدین سروکار داشته است، در هیچ یک از این نسخ، وجه «عجم» را به جای «عراق» ندیده است و البته معقول هم نیست که «عجم» نیز در نسخه‌ها آمده باشد، چه شاعر می‌خواهد در نازش به شهر خویش، خاطر نشان سخنور بزرگ شیروان کند که هنوز در سرزمین ما، عراق عجم، گویندگان زنده‌اند و «یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم / سجده بر طبع من روان حسان برد...»

مخلص کلام اینکه شرح شورانگیز و جذاب استاد که در آن خواسته‌اند از همشهری شاعر خویش، جمال‌الدین، شعوبی مذهبی معارض عربان برسانند نیز - مع‌الاسف - هیچ اساسی ندارد.

ختم سخن، حاصل بحث: در نوشته حاضر، نویسنده بر آن نبوده است که - خلاف نظر استاد ارجمند، دوستخواه - ثابت نماید که بیت

مشهور مزبور، علی‌التحقیق از فردوسی است. بل سخن وی این است که آنچه را استاد «کلید گنج مقصود» خویش کرده‌اند، به قفل این گنج نمی‌خورد!

نظم شاهنامه در تدوین نخستین، بیست و پنج سال زمان گرفته است و شاعر در تدوین دوم که خواسته است کتاب را به سلطان اهداء نماید، شش سال دیگر نیز صرف وقت کرده است تا آن را به صورتی «محمودپسند» درآورد. فردوسی در پایان نسخه‌ای از شاهنامه نیز از رنج بی‌حاصل سی و پنج ساله خویش یاد نموده است. بیت «بسی رنج بردم...» می‌تواند به تدوین دوم اشارت داشته باشد.^{۲۲} باری، اگر استاد را همچنان نیت طرد این بیت از شاهنامه است باید به تمهیداتی دیگر بیندیشند؛ والسلام.

۱. احمدبن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، به کوشش دکتر محمد معین، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴)، ص ۹۵. این سخنان نظامی در حکایت فهم مقاله دوم (شعر) که در احوال فردوسی است، در وصف ابیاتی از حکیم طوس است.

۲. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، (تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶)، ج ۸، ص ۸۰.

۳. محمدامین ریاحی، فردوسی، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۵)، ص ۳۶۶.

۴. رک: همان، صص ۱۴۴ - ۱۴۲.

۵. این تعبیر را استاد بزرگ، دکتر علی‌اکبر فیاض در حق یکی از محققان معروف معاصر به کار برده است - رحمة الله علیهما.

۶. استاریکف، فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آذرخشی، (تهران:

کتابهای جیبی، ۱۳۴۶)، ص ۷۱.

۷. ریاحی، همان، ص ۹۵.

۸. ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، لغت فرس، به تصحیح و تحشیة فتح‌الله مجتبیائی - علی اشرف صادقی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۵)، ص ۷۹.

۹. ادیب یعقوب کردی نیشابوری، کتاب‌البلاغه، مقابله و تصحیح متن به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵)، ص ۲۷.

۱۰. جلاله ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی، مقدمه‌الادب، از روی چاپ لیبزیک آلمان ۱۸۴۳ میلادی، با مقدمه دکتر مهدی محقق، (تهران: دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل کانادا، ۱۳۸۶)، ص ۳۱.

۱۱. علی بن محمد بن سعیدالادیب الکریمینی، تکملة‌الاصناف، به کوشش علی رواقی و... (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵)، ج ۱، صص ۱۲ و ۲۷ و ۲۷۳.

۱۲. ابومحمد عبدالله بن محمدالازدی الصّحاری، کتاب‌الماء، حقیقه هادی حسن حمودی، (عمان: وزارة التراث القومي و الثقافة، ۱۴۱۶)، ص ۱۲.

۱۳. ترجمه تفسیر طبری در روزگار منصور بن نوح سامانی (۳۶۶-۳۵۰) انجام یافته است (رک: ترجمه تفسیر طبری، ۵/۱) و آغاز نظم شاهنامه، ظاهراً به سال ۳۷۰ بوده است (رک: ریاحی، همان، ص ۹۲).

۱۸. تفسیر قرآن مجید (معروف به تفسیر کمبریج)، تصحیح جلال متینی، (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹)، ج ۲، ص ۹۱۸.

۱۹. علیقلی واله داغستانی، تذکره ریاض الشعراء، مقدمه، تصحیح و تحقیق سیدمحسن ناجی نصرآبادی، (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴)، ج ۴، ص ۱۹۹۶.

۲۰. دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، (تهران: انتشارات مجله ارمغان، ۱۳۲۰)، ص ۸۵.

۲۱. دیوان خاقانی شروانی، تصحیح و مقدمه و تعلیقات، به کوشش ضیاءالدین سجادی، (تهران: زوار، ۱۳۳۸)، ص ۳۵۳.

۲۲. ریاحی، همان، صص ۸۰ و ۳۶۶.

۱۴. ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۳)، ج ۶، ص ۱۶۲۳.

۱۵. ترجمه قرآن موزه پارس، از مترجمی ناشناس، به کوشش علی رواقی، (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵)، ص ۲۴۳.

۱۶. ابوالفضل رشیدالدین المیبی، کشف الاسرار و عدّه الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹)، ج ۸، ص ۵۳۴.

۱۷. حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی النیشابوری، تفسیر ابوالفتوح رازی (روض الجنان و روح الجنان) به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، (مشهد: انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۶) ج ۱۷، ص ۷۴.



نشر آبی منتشر کرد:

باراک اوباما

هسرلر وگنر، ترجمه مزده مقدس

خاطرات پل برماولین حاکم آمریکایی عراق

ترجمه میرحسن رئیسزاده

سروری یا بقا

نوآم چامسکی، ترجمه مهدی غبرایی و میرحسن رئیسزاده

ایران پرتلاطم

سرالدون گریفیث، ترجمه فرید جواهرکلام

پرواز با تراز

اینکه برگ باخمن، ترجمه چنگیز پهلوان

محمد علی میرزا ولیعهد و محمد علی شاه مخلوع

ایرج افشار

تهران: خیابان کریم خان زند. شماره ۵۳ (۱۰۹ سابق)
تلفن: ۸۸۸۴۳۰۲۵ فکس: ۸۸۳۰۵۶۰۴

بخارا

نشانی‌های جدید مجله

سایت:

Bukhara-magazin.com

نشانی برای مکاتبه با سردبیر:

Dehbashi.ali@gmail.com

یا

تهران. صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵

تلفن: ۸۸۳۰۵۶۲۵ همراه: ۰۹۱۲۱۳۰۰۱۴۷

فکس: ۸۸۹۵۸۶۹۷